شهرآرا
روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع‌رسانی
صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
مدیرمسئول: سید میثم موسوی‌مهر
سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵
دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸۱-۵
نمابر: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
روابط عمومی: ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲
شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹
SHAHRARANEWS.IR
۵شنبه
سال شانزدهم
۲۰ دی ۱۴۰۳
۸ رجب ۱۴۴۶
شماره ۴۴۰۵
Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir
سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید
میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

دمای هوای مشهد
رطوبت هوا ۴۶٪
۱۰° ↑ -۲° ↓
صبح -۱ ظهر ۸
عصر ۴ شب ۱

اوقات شرعی مشهد
اذان ظهر ۱۱:۳۸:۴۵ ● نیمه شب شرعی ۲۲:۵۳:۵۵
غروب آفتاب ۱۶:۳۴:۱۸ ● اذان صبح فردا ۰۵:۱۳:۳۰
اذان مغرب ۱۶:۵۴:۲۹ ● طلوع آفتاب فردا ۰۶:۴۳:۰۵

شهید

سید نوحا... علوی ثانی

تاریخ شهادت:	۱۳۶۵/۱۰/۲۳
تاریخ تولد:	۱۳۴۲/۸/۲
محل تولد:	مشهد
محل شهادت:	شلمچه

کارتون شهر

بازرس کل خراسان رضوی: کمبود بودجه و اعتبار ریشه بخشی از قصور دستگاه‌ها در اجرای قانون هوای پاک است.

رضا جنگی

حکایت

بر سر نفس نشستن، هنر مردان است

آورده‌اند که نزد رسول خدا(ص) مردی را می‌ستودند که او مردی عظیم و قوی است.
حضرت فرمودند چگونه؟
گفتند: با هر کسی که کشتی بگیرد، او را بیفکند و از عهده هر کسی برآید.
رسول خدا(ص) فرمودند: قوی و مردانه آن باشد که بر خشم خویش فائق آید، نه آن که کسی را بیفکند.

نظیر:

هنر آن نیست که از مصر به بغداد روی
بر سر نفس نشستن هنر مردان است

محمد غزالی/ نصیحه‌الملوک، صفحه ۴۲

اول شخص

صدای سیب، صدای انار سرخ

یادی از اسماعیل ستارزاده گرمارودی، از هنرمندان صاحب‌سبک موسیقی شمال خراسان، به بهانه سالروز درگذشتش

آزاده چشمه سنگی
نویسنده

سفر به سرزمین بخشی‌ها

روز سومی است که روی آب‌ها شناورند در حالی‌که هرگز گمان نمی‌کردند بنادر ایران به روی خانه‌های اجدادی‌شان بسته باشد. اسماعیل شش، هفت ساله است و این چند روز به اندازه تمام عمر کوتاهش رد پرواز مرغ‌های دریایی را روی آب گرفته. موج‌های ریز و درشت سطح دریا را دنبال کرده. برای ماهی‌ها خرده‌های نان ریخته روی آب. چندین طلوع و غروب خورشید را از روی عرشه به تماشا نشسته، اما هنوز روی دریا شناور است. اسماعیل و پدرش می‌خواهند به خانه برگردند. جایی که هرچند در آن متولد نشده‌اند اما ریشه‌های آبا و اجدادی‌شان آنجاست. توی روستای تَرک. جایی حوالی بانه. اسماعیل توی باکو متولد شده است اما به جبر روزگار، حالا دقیقا نمی‌داند اینجا چه می‌کند اما چند باری لفظ «بلشویکی» را از دهان پدرش شنیده. یحتمل چیز خوبی نیست که هربار پدر با ابروهای گره خورده، از آن یاد کرده است. پدرش توی این چند روز، بارها از اقوام دور و نزدیکشان برای اسماعیل گفته که آنجا توی روستا منتظر آن‌ها هستند. اما کشتی، بعد چند روز معطلی توی بندر، راهش را کج می‌کند سمت عشق‌آباد. جایی که هیچ‌کس منتظر آن‌ها نیست. کشتی به راه می‌افتد و اسماعیل با دست‌های کوچک از حصار عرشه می‌گیرد و چشم‌هایش را تنگ می‌کند شاید بتواند برای اقوامی که هرگز آن‌ها را ندیده است، دستی تکان دهد. بعد برمی‌گردد رو به عشق‌آباد. ترکمنستان. مقصدی که پایان سفر نخواهد بود. آن‌ها به زودی خود را به منطقه باجگیران می‌رسانند. پدر می‌گوید از لطف‌آباد می‌رویم قوچان و اسماعیل خبر ندارد سرنوشت دارد او را به سمت ستاره شدن می‌برد. او در قوچان، چهره سرشناسی خواهد شد. شاید اگر در باکو یا میانه می‌ماند، مسیر زندگی‌اش سمت دیگری می‌رفت، اما او آرام آرام دارد به سرزمین بخشی‌ها نزدیک می‌شود. سرزمین انار و دوتار و موسیقی...

سیب سرخ، انار سرخ

همین‌طور که تند و تند قیچی را میان موهای داماد حرکت می‌دهد، انگار جشن عروسی بهترین رفیقش باشد، می‌زند زیر آواز: شانه را می‌کشد میان موهایش و هر از گاهی دست می‌گذارد روی شانه‌هاش، توی آینه نگاهش می‌کند و با همان تحریرهای گرم دل‌نشین، تمام آدم‌های توی دکان سلمانی‌اش را سرذوق می‌آورد: «سر راه کنار برین دوماد می‌خواد نار بزنه/ سیب سرخ انار سرخ به دومن یار بزنه!»

و بعد وعده‌اش می‌دهد به حوالی عصر که با همراهی دوتار، برایش سنگ تمام بگذارد. حوالی غروب که می‌شود، دکان را می‌سپارد به شاگردش، می‌رود خانه، یک دست لباس محلی تن می‌کند و راهی مجلس عروسی می‌شود. اجرای اسماعیل، همان چند دقیقه‌ای است که تمام میهمان‌ها توی کوچه جمع می‌شوند و با او همراهی می‌کنند. داماد، ایستاده بر بلندای بام خانه‌ای کاهگلی و دارد به رسم کرمانج‌های منطقه، سیب و انار و قند به سر عروس می‌ریزد و اسماعیل جوری ترانه‌اش را اجرا می‌کند انگار این بار اول و آخری است که می‌خواند. عروسی‌های منطقه بی‌اجرای اسماعیل، مثل خانه بی‌حیاط است. صفایی ندارد و حالا بعد این همه سال، کمتر کسی به این فکر می‌کند که اسماعیل ستارزاده، با این ذوق محلی و شعرهای گرم و ملودی‌های سنتی منطقه، اصلا ریشه‌هایش جای دیگری است اما در تمام این سال‌ها، جوری با فرهنگ کرمانجی منطقه عجین شده که ترانه‌های فولکلورش بعضا نقبی به آثار حاج قربان سلیمانی می‌زند! او و حاج قربان، هرکدام به وسعت شانه‌های خود، موسیقی مقامی را آرام آرام به تمام ایران صادر کرده‌اند. حاج قربان حافظ اصالت این موسیقی بود و اسماعیل ستارزاده با خلاقیت‌هایش، آن را بیش از گذشته به میان مردم آورده است. آن زمان که جمعیت حین اجرا با او همراه می‌شوند و اصطلاحا در قامت «گروه کُر» آواهای تکرارشونده ای را پس از پایان هر مصرع ادا می‌کنند، رفته رفته سبک تازه ای به موسیقی محلی خراسان اضافه می‌کند که به این ترتیب مخاطب را در اجرا مشارکت می‌دهد. حالا او چهره محبوبی است که می‌تواند در رادیوی مشهد و تهران، جایگاه ویژه‌ای داشته باشد. پس قوچان را با تمام خاطرات شیرین و ماندگارش، ترک می‌کند و به مشهد می‌آید. برنامه‌های محلی رادیو مشهد بارها میزبان او بود و وقتی آوازه آوای شیرین او به اهالی پایتخت رسید، این بار مشهد را به مقصد تهران ترک کرد تا نوای خوش موسیقی خراسان را به گوش تمام ایرانیان برساند. او رفت و به دنباله‌اش، بسیاری از هنرمندان دیگر از بیرجند و تربت جام تا شیروان و بجنورد راهی تهران شدند. حالا دیگر موسیقی مقامی خراسان تبدیل به ملودی آشنایی میان باقی اقوام شده است.

از اهالی کوچه و بازار

نفس اسماعیل ستارزاده عین قند شیرین بود. اجرا که می‌رفت، انگار هوای تازه روستا به جان مخاطب می‌ریخت. لبخند می‌زد و ترانه‌هایش را روی ملودی‌ها سوار می‌کرد. جوری «لیلا دروا کن مویوم» را می‌خواند انگار همان حالا پشت در، قد آدم برف روی زمین نشسته و یک نفر راستی راستی باید در را روی خستگی‌های عاشق درمانده باز کند. دختر قوچانی را چنان عاشقانه روایت می‌کرد که آدم خیال می‌کرد میانه یک افسانه عاشقانه خراسانی است: «آفتاب سر کوه نورافشونه، سماور جوشه/ یاروم تنگ طلا دوش گرفته، غمزه می‌فروشه.// یه دونه انار، دو دونه انار، سیصد دونه مروارید/ می‌شکنه گل، می پاشه گل، دختر قوچانی....» اتمسفر ترانه‌های ستارزاده آن‌چنان زلال و دل‌نشین بود که بیرون از مرزهای ایران به گوش شنوندگان غیرایرانی هم عسل ریز بود. آن سال ۱۳۴۱ که بنا شد جمعی از هنرمندان مطرح برای کمک به سیل‌زدگان میلان به ایتالیا سفر کنند، اسماعیل ستارزاده نیز دوتارش را به دوش انداخت و راهی رم شد و سفری که بنا بود چند روز بیشتر طول نکشد به علت استقبال مخاطبان، دو ماهی را روی صحنه رفت تا از عواید بلیت فروشی‌ها، صرف سیل‌زدگان میلان شود. آن روزها می‌گفتند مجموع کمک‌های نقدی حاصل از برگزاری اجرا، از کمک‌های دولت انگلیس هم عبور کرده و اسماعیل ستارزاده یک‌تنه با حنجره و پنجه‌هایی طلایی، یک دولت خوش قریحه پرمخاطب بود. او از اهالی کوچه و بازار بود و زبان مردم شهر و روستا را خوب می‌دانست و به زیبایی کلمات و شعر و موسیقی را درهم می‌آمیخت تا افسار دل‌های عاشق را به دست بگیرد. آثاری که در نهایت در قامت ترانه‌های مقامی، همچنان بعد از پنج دهه ورد زبان آدم‌هاست.

برای شنیدن و دیدن کلیپ «سیب سرخ، انار سرخ» کد را اسکن کنید.

منبع: گفت‌وگوی شهرآرا با مسعود ستارزاده پسر استاد اسماعیل ستارزاده

شخم هفته

بعد از زمستان، تابستان هم می‌رسد!

در بسته خبری امروز به مانع رشد جمعیت، ورزشگاه‌های بدون کیفیت، تابستان پر از اذیت و همچنین خطر قطع آب خواهیم پرداخت.

مهدی محمدی
طنزپرداز

خودرو بیشتر، زندگی کمتر

معاون وزیر بهداشت گفت: خودروسازها مانع رشد جمعیت هستند چون هم باعث مرگ جوان‌ها در جاده‌ها می‌شود و هم سوختن ناقص بنزین آن‌ها باعث آلودگی هوا و مرگ مردم می‌شود. حالا درست است که خودروسازان ما به خاطر مشکی کردن لباس بازماندگان تصادفات و مشکی کردن آسمان بالای سرمان کارنامه‌ای به رنگ مشکی پررنگ دارند، ولی انصافا درست نیست کاهش شدید منحنی رشد جمعیت را هم بیندازیم گردن آن‌ها. خودروسازهای امروزمان مصداق همان ضرب‌المثل (گنه کرد در بلخ آهنگری، به شوشتر زدن گردن مسگری) هستند با این تفاوت که این‌ها کارشان با حلب است نه مس و ضمنا مثل آن مسگر ساکن شهرستان شوشتر، آن قدرها هم بی‌گناه نیستند.

جوش برق را بزنیم، جوش آب را جدا!

در حالی که کل کشور مشکل بی‌برقی دارد و با خاموشی‌ها دست و پنجه نرم می‌کند، خبر رسید که استان ما متفاوت خواهد بود. منظورمان این نیست که مثلا قطعی برق در استان تمام می‌شود بلکه باید بگوییم قطعی آب هم به قطعی برق اضافه خواهد شد. افغانستان یک سد جدید روی هریرود ساخته است و احتمالا استان ما نیز متأثر از این اتفاق روزهای سخت‌تری خواهد داشت. تا وقتی هم که این قضیه بخواهد از طریق مسیرهای دیپلماتیک حل شود، مسیرهای آب‌رسانی بدون آب می‌مانند. فعلا کاری نمی‌شود کرد جز اینکه شبکه استانی کمتر به برنامه‌هایش آب ببندد، کارخانجات لبنیات در خطوط تولیدشان کمتر از آب استفاده کنند و از همه مهم‌تر خرید و فروش ساقه طلایی ممنوع شود.

مثل استادی که دوبگیری، ده می‌دهد!

خودتان می‌دانید وضعیت ورزشگاه‌ها، زمین و چمن آن‌ها، سکوها و سرویس‌های بهداشتی آن‌ها چطور است؟ حالا تاج گفته است فکر می‌کنم نمایندگان afc هر شانزده ورزشگاه ما را تأیید کنند. اگر تأیید کردن به این راحتی است که باید به خودروهای فرسوده که حتی با هل هم روشن نمی‌شوند معاینه فنی داد، شهرداری به خانه‌هایی که بچه‌ها با لشت و پشتی می‌سازند، پروانه پایان کار بدهد، با بک‌زنجانی به عنوان وزیر اقتصاد معرفی شود و از مجلس رأی اعتماد بگیرد، به محکومان ماجرای چای دبش، دوباره وام ۳ میلیارد و ۴۰۰ میلیون دلار دولتی دیگر اختصاص یابد و هر استاد هم موظف شود به آن دانشجویش که ۲ گرفته است ۱۰ بدهد.

مردی برای تمام فصول

وزیر نیرو که دو هفته پیش گفته بود مردم کمک کنند تا از این زمستان رد شویم، در جدیدترین مصاحبه خودگفته است در حال آماده کردن خود برای تابستان سخت هستیم. خلاصه زندگی ما شده است مثل بازی‌های جام حذفی، اگر در یک مرحله سخت حذف نشویم، نمی‌شود خیالمان راحت باشد چون یک بازی حذفی خیلی سخت‌تر پیش رو داریم. البته یک تفاوت‌هایی هم با بازی‌های جام حذفی دارد. مثلا در جام حذفی بعد از چند بازی داستان تمام می‌شود ولی داستان ما و قطعی‌ها، همچنان ادامه دارد! البته ناراحت نشوید این اواخر جزو چند تا کشور دنیا با قطع انرژی زیاد هستیم ولی عوضش همیشه بین چند تا کشور اول دنیا از لحاظ منابع گاز و نفت هم هستیم.

عکس روز

جان گرفتن گل‌ها

سفالگران کارگاه «حیدریان» در مشهد، مثل هزاران سفالگر دیگر جهانشان با گل رس عجین شده است. تا وقتی «هذا من فضل ربی» را می‌خوانند و سر خم می‌کنند و می‌روند به کارگاه سفالگری، به این فکر کنند که امروز قرار است پای پایه چرخ با دست‌هایشان به کدام گل هویت دهند و کدام گل قرار است کاسه و کدام یک گوزه از آب دربیاید؟

عکس: سید حمید هاشمی شهرآرا

برای مشاهده گزارش تصویری کد را اسکن کنید.